

از وی پرسید که ای ابو مسلم چند کاه است که بوسه زهر در طعام
 میکنی می بینم که ترا ضرری ابو مسلم گفت چرا چنین کردی گفتی
 چاره جو آنم نه بفراش خود نزدیک میکردی و نه مرا ای کسی دیگر میبود
 ابوسلم گفت من هر کاه که بخوانم که طعام خورم این دعا را بخوانم
 که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 و هم از وی پرسید که هر کاه که بقتضی بخورم رفی چون آب عظیم رسیدی
 که از فضل آن گذشت محمود بنودی یا تهرمان خود گفتی یکد زنده باشم
 نقالی و در پیش ایشان روان شدی و ایشان بختی وی از آن آب
 یکد شندی گاه بودند که آب بر کاب ایشان رسیدی چون از
 آب یکد شندی با مردمان گفتی پس جز از شما آب نبرده است
 هر چه برده است من ضامنم یک روز کسی توبه در آب انداخت
 و با وی گفت که توبه مرا آب برده است ابو مسلم و بر گفت و بناد
 من بیا چون مقداری برشتند دیدند که آن توبه در جوی او ریخته است
 فرمود که برو و توبه خود را بگیر و هم از وی پرسید که در محلی و دهست
 بازار رفت تا از خود سبیلی بروی الحاح بسیار کرد

رفت تا از آن سبیل خلاصی با بدان سبیل در مقابل وی ایستاد و هم
 بوی داد و توبه که همراه داشت بکار خانه در و در آن گرد و از توبه
 بر برد که از اراده ایشان ریخته بود بر کرد و سر از آبست و بخانه برد
 و بنیان از اهل خود بخانه در آورد و پسرون رفت اهل وی آن توبه را
 دید سر کشا و دید که برادر و سفید است چهره گرد و نال بخت چون بدنی
 بر آمد ابو مسلم رحمه الله بخانه در آمد اهل وی آن نان و طعامی که داشت
 پیش وی نهاد و بخورد چون فارغ شدند رسید این از بی بود گفت
 زسان از وی که آورده بودی ابو مسلم رحمه الله هیچ نکت
 از وی پرسید که هر کاه که بخورم رفی چون میان سر ای رسیدی بیا
 گفتی خاتون وی نیز یکسر گفتی و چون بخانه در آمدی یکسر گفتی و وی نیز
 یکسر گفتی و شریط خدمت بجای آوردی و طعام پیش می نهاد
 روزی رفتی با اهل وی گفت که تو خاتون ابو مسلم خولانی کردی
 با معاویه سخن میگوید و بر اجادی میدهد و چند آن عطا میدهد که معاش
 شما بخیر کند چون منبند ابو مسلم بخانه آمد و یکسر گفت اهل وی
 موافقت نکرد و بطریق محمود و طیف خدمت بجای نیامورد است

رفت تا از آن